

زمان در حکمت ارسطو و ابن سینا

قدسیه سادات هاشمی دولابی

دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

hashemidoulabi@mail.um.ac.ir

چکیده

زمان یکی از مسائل کهن فلسفی است که از آغاز تفکر فلسفی مورد توجه فیلسوفان قرار داشته و تبیین و تعریف آن از معضلات و مسائل مهم به شمار می رفته است. ارسطو و ابن سینا از فیلسوفان بزرگی هستند که با تفکر و شیوه خاص تفکر فلسفی خود به این مسئله پرداخته اند.

این مقاله کوشیده است با بررسی منابع موجود و با روش کتابخانه ای به مسئله تبیین زمان از نظر این دو فیلسوف بپردازد و نکات مشترک و مورد اختلاف این دو را بیان و مقایسه کند.

ارسطو معتقد است وجود حرکت، دلیل بوجود زمان است و اگر ما حرکت را ادراک نکنیم، زمان را ادراک نخواهیم کرد و هر چند زمان، عین حرکت نیست، ولی از حرکت نیز جدا نیست، یعنی بدون حرکت، زمان نخواهد بود.

از نظر ابن سینا انسان با التفات به وجدان، اندیشه و عقل درمی یابد که وجود زمان امری بدیهی و واقعی است نه موهوم، و براهین اقامه شده بر وجود زمان، صرفاً تنبیه و آگاهی بر وجود زمان هستند، وی زمان را واقعیت عرضی - نه جوهری - می داند که وابسته به موضوع حرکت و حرکت است، وی عامل اندازه گیری تجدد دائمی حرکت را زمان می نامد.

واژگان کلیدی: زمان، حرکت، ارسطو، ابن سینا، تقدم و تأخر.

the Time in the theosophy of Aristotle and Avicenna

ghodsiehsadat hashemidoulabi

PhD student of Transcendental Philosophy, Ferdowsi University, Mashhad, Iran

hashemidoulabi@mail.um.ac.ir

Time is one of the oldest philosophical issues that philosophical thought has taken into consideration from the beginning of philosophical thought and its explanation and definition is one of the most

important issues. Aristotle and Avicenna are great philosophers who have addressed this issue with their own thinking and philosophical thinking.

This article attempts to examine the available resources and the library methodology to the problem of time-definition for these two philosophers and to elaborate and compare the common points and differences between them.

Aristotle believes that the existence of motion is the reason for the existence of time, and if we do not perceive movement, we will not perceive time, and although time is not the same motion, it is not separate from movement, that is, without motion, time will not be.

From the point of view of Avicenna, man, with the intention of conscientiousness, thought and reason, finds that the existence of time is an obvious and actual fact, and the proofs of the existence of time are merely punishment and awareness of the existence of time. He knows time as a transcendental reality, which is dependent on the subject of motion and motion; he calls the time constant for measuring the constant modernization of motion.

Keywords: *time, motion, Aristotle, Avicenna, primacy and recency.*

۱- مقدمه

مسئله زمان یکی از قدیمی‌ترین و دشوارترین مسائل فلسفی به شمار می‌آید. از آغاز تفکر فلسفی به آن پرداخته شده و همواره کانون توجه فیلسوفان قرار داشته است بنابراین توجه به بحث زمان، ویژه دین یا تمدن خاص نیست. به‌ویژه آن که در بسیاری از ادیان مسئله آفرینش، ازلیت و قدیم بودن خداوند، با مسئله زمان پیوند دارد. علاوه بر آن مسأله زمان و نحوه وجود آن از مسائل کهن ریشه‌داری است که همواره حل اختلاف و نزاع متفکران و فلاسفه بوده است و آراء متفاوتی درباره آن بیان شده است. حکمای ما درباره بحث اثبات وجود زمان هم در طبیعیات بحث کرده‌اند و هم در الهیات. منتهی در طبیعیات مسأله زمان را از راه حرکت و در الهیات از راه حدوث و قدم و تقدم و تأخر و قبلیت و بعدیت ثابت کرده‌اند و دلیل آن هم روشن است. موضوع علم طبیعی، موجود جسمانی - من حیث متغیر - است و موضوع علم الهی - موجود - من حیث موجود - است که به قدیم و حادث و متقدم و متأخر و قبل و بعد، تقسیم می‌شود، بنابراین مناسب است که اگر در طبیعیات موجودیت، زمان را ثابت کنند از راه حرکت باشد و در الهیات از راه قبلیت و بعدیت که از اعراض ذاتی - بما هو موجود - است. هدف از مقاله شناخت اجمالی زمان از دیدگاه ارسطو و ابن سینا است.

۲- زمان در فلسفه ارسطو

۱-۲ وجود زمان از نظر ارسطو

ارسطو درباره «وجود زمان» پس از آوردن مطالب و شواهدی، بیان می‌کند که زمان یا اصلاً وجود ندارد و یا وجود آن دارای ابهام زیاد و پیچیدگی است، وی مسئله «زمان» را در فصل‌های دهم تا چهاردهم کتاب فیزیک آورده است. ایشان نخست وجود «زمان» را مطرح کرده و سپس به ماهیت «زمان» که دارای اهمیت خاصی بوده، پرداخته است، که اولی مربوط به (هستی زمان) و دومی مربوط به (چیستی زمان) است و البته بحث وجود و «ماهیت زمان» به یک روش و با یک برهان تبیین شده است.

ارسطو ذیل مبحث وجود «زمان» به اشکال‌هایی اشاره کرده که آدمی را به تردید وامی‌دارد که آیا در اصل چیزی به نام «زمان» وجود دارد یا نه؟ (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۵۶)

در تقریر همین مسئله «ژان برن» گفته است:

چون اجزای زمان، یعنی گذشته و آینده موجود نیستند و با هم جمع نمی‌شوند و زمان حال، ناپایدار و گذراست، این تصور در انسان به وجود می‌آید که بگوید، زمان وجود ندارد. (منفرد، ۱۳۹: ۵۷)

ارسطو به وجود زمان معتقد بوده است:

ما بیان داشتیم که زمان وجود دارد. (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۶۹) لذا بعد از اعتقاد به وجود زمان، به تعریف و چیستی زمان پرداخته است.

ارسطو در رابطه با استدلال بر وجود زمان می‌گوید:

«ما فقط هنگامی پی به وجود زمان می‌بریم که حرکت را با مشخص نمودن - قبل و بعد - تشخیص داده باشیم. فقط بعد از تشخیص - قبل و بعد - در حرکت است که می‌گوییم زمان سپری شده است.» (همان، ۱۶۰)

پس، در دیدگاه ارسطو وجود حرکت، دلیل وجود زمان است. اگر ما حرکت را ادراک نکنیم، زمان را ادراک نخواهیم کرد. اما این که «زمان» به نظر ارسطو امری عینی است یا ذهنی، در ذیل مبحث «ماهیت زمان»، خواهد آمد. (منفرد، ۱۳۹۰: ۵۸)

۲-۲ چیستی زمان از نظر ارسطو

ارسطو نظریات مختلف متفکران پیش از خود درباره «ماهیت زمان» را نمی‌پذیرد. اما این نظر را از آنان که زمان ارتباط مستحکمی با حرکت دارد اخذ نموده است.

ارسطو به پیروی از استاد خود، افلاطون، به این باور است که «زمان» رابطه ذاتی با عدد دارد. اما دیدگاه افلاطون را که زمان همان حرکت فلک جهان یا کیهان است. رد می‌کند. زیرا لازمه این سخن آن است که اولاً، بخشی از حرکت فلک را زمان نداریم، در حالی که بخش‌های دیگر حرکت نیز زمان‌اند، ثانیاً، اگر فلک‌های متعددی وجود داشته باشند، زمان هم باید متعدد باشد، که به نظر ارسطو بی‌معناست. ارسطو هم‌چنین دیدگاهی را که زمان عین فلک جهان می‌داند، رد می‌کند، زیرا بر این دلیل ناموجه مبتنی است که چون هر چیز، هم در زمان است و هم در فلک ناگزیر زمان، همان فلک است». (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۵۷)

افلاطون زمان را براساس حرکت جهان، بررسی کرده و کل دوره حرکت جهان متغیر را تا آن‌جا که با نظام مثل سازگار است، زمان تلقی می‌کند اما ارسطو تحلیل خود از زمان را با تغییرات جزئی شروع می‌کند و زمان را ابتدا براساس کوچک‌ترین میزان مطالعه می‌کند و بعد به صورت تبعی در مورد کل جهان سرایت می‌دهد. (منفرد، ۱۳۹۰: ۵۹)

۲-۳ عین حرکت نبودن زمان از نگاه ارسطو

ادله ارسطو به این که زمان عین حرکت نیست

۱- حرکت همواره در شی متحرک است و حال آن که زمان در همه‌جا و همراه با همه چیز است، پس زمان، همان حرکت نیست.

۲- هر حرکتی، تند یا کند است. تندی و کندی حرکت براساس زمان سنجیده می‌شود. حرکت سریع، در جایی است که حرکت زیاد در زمان کوتاه رخ می‌دهد و در مقابل حرکت آهسته به موردی گفته می‌شود که حرکت کم در زمان بلند اتفاق افتد. پس، زمان به عنوان مقیاس تندی و کندی حرکت، ممکن نیست خود، تندتر یا کندتر لحاظ گردد. بدین ترتیب زمان، عین حرکت نیست. (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۵۸)

ارسطو توضیح می‌دهد که اگرچه زمان، حرکت نیست، از حرکت نیز جدا نیست، یعنی بدون حرکت، زمان نخواهد بود. به عبارت دیگر چنین است:

«بنابراین، مبرهن است که زمان نه خود حرکت و نه از حرکت مستقل است». (همان: ۱۵۹)

۲-۴ ماهیت زمان از نظر ارسطو

ارسطو در بررسی «ماهیت زمان» به این نتیجه می‌رسد که:

زمان، نه عین حرکت است و نه کاملاً جدا و مستقل از آن. پس برای دستیابی به تعریف زمان و دریافت ماهیت آن، باید نسبت آن را با حرکت بررسی کرد.

ارسطو گفته است:

ما حرکت و زمان را با هم درک می‌کنیم، زیرا حتی هنگامی که هوا تاریک است و ما از طریق بدن مان متأثر نیز نمی‌شویم. اگر هرگونه حرکتی در ذهن مان رخ دهد، فوراً درمی‌یابیم که زمانی سپری شده است و نه تنها آن، بلکه [نیز درمی‌یابیم] اگر در اندیشه مان زمانی سپری شده است [تصور می‌کنیم] که همراه با آن، حرکتی نیز رخ داده است. پس، زمان یا حرکت و یا چیزی متعلق به آن است. اما چون زمان خود حرکت نیست. پس، آن دیگری است به (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۵۹)

ارسطو زمان را براساس ارتباط آن با حرکت تعریف می‌کند:

«زمان» عبارت است از عدد [مقدار] حرکت به لحاظ قبل و بعد و یا حرکت از آن جهت که قابل شمارش است. (همان)

و در عبارت دیگر می‌گوید:

«بنابراین، واضح می‌گردد که زمان، عدد حرکت برحسب قبل و بعد است و پیوسته [متصل] است، زیرا که صفت موجودیتی پیوسته است.» (همان: ۱۶۳)

یعنی «زمان»، کم متصل است، زیرا حرکت که معروضش هست نیز متصل است. لذا ارسطو در کتاب منطق، تعریفی از زمان ارائه کرده که بیانگر چنین تلقی است:

«زمان، کم متصل است، چه این که «آن» زمانی، زمان گذشته را به حال متصل می‌کند.» (منفرد، ۱۳۹۰: ۶۱)

اجزای زمان دارای یک نوع وضع نیستند، زیرا هیچ‌یک از اجزای زمان، ثبات ندارند و هرچه که ثابت نیست از یک نوع وضع هم برخوردار نخواهد بود» شایسته است گفته شود:

«اجزای زمان از یک نوع ترتیب برخوردارند، زیرا یک جزء از زمان متقدم است و جزء دیگر متأخر.» (الزمان الوجودی، ۱۹۷۳ م، جزء اول: ۴۴-۴۵)

اگر زمان به معنای «عدد حرکت» است، چه معنایی از «عدد» مراد ارسطو است؟ عدد در این جا به معنای معدود است. نه عدد به معنایی عاد و وسیله شمارش. عدد به معنای معدود به جنبه قابل شمارش حرکت اشاره دارد.

ارسطو دلیل آن را چنین می‌انگارد که ما - کمی و بیشی - اشیاء را با عدد می‌سنجیم، و - کمی و بیشی - حرکت را با زمان. پس زمان متصل است، یعنی شامل نقاط جدا از یکدیگر نیست، هم‌چنان که حرکت متصل است. (ارسطو، ۱۳۹۰: ۱۶۲)

«زان برن» در این باره گفته است:

«وقتی که می‌گوییم، زمان مقدار حرکت است، مقصود ما معدود و قابلیت عددی حرکت است. مقصود عدد در این جا، عدد به عنوان وسیله شماره و اعداد منظور نیست به (زان برن، ۱۳۶۲: ۱۰۱)

۲-۵ رابطه زمان با حرکت و سکون

ارسطو در این باره گفته است:

«ما نه تنها حرکت را با زمان اندازه می‌گیریم، بلکه زمان را نیز با حرکت می‌سنجیم، زیرا که آن دو یک دیگر را تعریف می‌کنند.» (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۰۱)

در عبارت دیگری آورده است:

«ما حرکت و زمان را به اتفاق هم درک می‌کنیم، زیرا حتی هنگامی که هوا تاریک است، ما از طریق بدنمان متأثر نمی‌شویم، اگر هرگونه حرکتی در ذهنمان رخ دهد. فوراً درمی‌یابیم که زمان سپری شده است و نه تنها آن، بلکه [نیز درمی‌یابیم] که اگر

در اندیشه‌مان زمانی سپری شده است [تصور می‌کنیم] که همراه با آن، حرکتی نیز رخ داده است. (همان، ۱۵۸)

در توضیح آن گفته است:

اگر ما «تغییر» را در نیافته باشیم، سپری شدن زمان را نخواهیم دانست. مثال می‌زند به مردانی که در جزیره‌ای در دریای مدیترانه به نام «ساردینا» خوابیده‌اند و پس از چیزی که از خواب برمی‌خیزند گذشت زمان را احساس نمی‌کنند. زیرا تغییرات را احساس نکرده‌اند. این نشان می‌دهد که ارسطو، خود تغییر را با ادراک آن و خود زمان را با ادراک آن، دو چیز متمایز از هم

می‌داند. سکون در مقابل حرکت است. بنابراین می‌شود پرسید که اگر زمان، عدد و مقیاس حرکت است، رابطه زمان با سکون چگونه است؟ (همان)

ارسطو در پاسخ گفته است:

«از آن جا که زمان، مقیاس حرکت است، پس به طور غیرمستقیم، مقیاس سکون نیز خواهد بود.» (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۶۶)

دلیل ارسطو آن است که نمی‌توان استنباط کرد هر چیزی که زمان است لزوماً متحرک است، گرچه هر چیزی که در حرکت است الزاماً متحرک نیز هست، زیرا زمان «حرکت» نیست، بلکه «عدد حرکت» است، هر چیز ساکن در «عدد حرکت» نیز می‌تواند وجود داشته باشد. (همان، ۱۷۰)

۲-۶ نسبت زمان با نفس

ارسطو می‌گوید:

«این که زمان چگونه با نفس مرتبط است و این که چرا تصور می‌گردد که زمان در هر چیزی وجود دارد، مسئله‌ای درخور تعمق است... این مسئله که اگر نفس وجود نمی‌داشت آیا زمان وجود می‌داشت یا خیر، پرسشی معقول است». (همان: ۱۷۰)

و نیز در ادامه می‌گوید:

«اگر توانایی شمردن، خاص نفس است، پس اگر نفس موجود نباشد، زمان موجود نخواهد بود، بلکه فقط آن چیزی موجود خواهد بود که زمان صفت آن است، یعنی حرکت...». (همان)

«پروفیسور راس» در این باره می‌گوید:

«این موضع با بیان کلی ارسطو درباره [کم] متصل سازگار است. در [کم] متصل هیچ اجزای بالفعلی وجود ندارد، بلکه اجزای بالقوه وجود دارند. آن‌ها وقتی به هستی بالفعل درمی‌آیند که حادثه‌ای متصل درهم بشکند و خرد کند، همین‌طور است درباره زمان یا مدت. آنان درون مدت، توسط ذهنی که آنان را درون آن مدت تشخیص می‌دهد به هستی بالفعل درمی‌آیند. این مشکل که آیا وقتی که هنوز هیچ ذهنی در هستی نبوده است زمان می‌توانست وجود داشته باشد، در نظر اول برای ارسطو مشکل نیست، زیرا وی فکر می‌کرد که حیوانات و آدمیان همیشه موجود بوده‌اند، اما مشکل مهم‌تر این که شمردن ایجاد اجزای نیست، بلکه تصدیق اجزای قبلاً موجود است». (مجتهدی، ۱۳۶۸: ۳۶۹)

۲-۷ حادث یا ازلی و ابدی بودن زمان از نظر ارسطو

ارسطو در دو جا از کتاب طبیعیات به این مسئله پرداخته است که آیا زمان معدوم خواهد بود؟

(الف) در بحث «زمان» گفته است:

«آیا زمان معدوم خواهد شد؟ مطمئناً خیر، اگر که همیشه حرکتی وجود داشته باشد... زمان معدوم نخواهد گشت، زیرا همواره در هر آغازی هست». (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۶۸)

(ب) در بحث «حرکت» عبارت ایشان چنین است:

«اگر زمان همیشه هست - با توجه به تعریف زمان - حرکت نیز باید جاودانه باشد - اما چون تصور زمانی و موجودیت آن بدون تصور لحظه، غیرممکن است و لحظه (آن) نوعی نقطه میانی است که در خود، آغاز و انجام را پیوند می‌دهد (آغاز زمان آینده و پایان زمان گذشته را)، پس نتیجه می‌شود که زمان همیشه باید موجود باشد، زیرا که انتهای دوره آخر زمان را در نظر گیریم، باید به صورت لحظه‌ای معین باشد. چرا که برای ما زمان، جز لحظه، نقطه تماس دیگری ندارد.

بنابراین، از آن‌جا که لحظه، هم آغاز است و هم پایان، بایستی همیشه زمانی در دو سوی آن موجود باشد». (همان، ۲۵۱)

نتیجه آن که از نظر ارسطو، زمان و حرکت - هم‌چنان که بیان شده با هم ادراک می‌شوند و هر دو ازلی و ابدی‌اند و آغاز و انجام ندارند، البته منظور او از حرکت ازلی و ابدی، حرکت مستدیر است. نه مستقیم. (منفرد، ۱۳۶۰: ۶۵)

۳- هستی و چیستی زمان از نظر ابن سینا

در بحث وجود زمان دو نظر وجود دارد:

اول: نفی وجود زمان و قول به زمان موهوم، که نظریه‌ای کلامی است.

دوم: نظریه وجود زمان که دیدگاه فلاسفه اسلامی است.

البته قائلان به نظریه وجود زمان خود بر دو دسته‌اند:

گروهی وجود زمان را محتاج برهان می‌دانند و گروه دیگر آن را بدیهی و تنها نیازمند (تنبه) دانسته‌اند. ابن سینا در کتاب شفا گوید:

«و الاولی بنا أن تدل اولاً علی نحو وجود الزمان و علی ماهیته، بأن نجعل الطرق الی وجود من ماهیته». (ابن سینا، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۵۱-۱۵۲)

وجود زمان را از طریق ماهیتش مستدل کرده است به این شیوه با یک برهان، وجود حقیقتی با مشخصات و حدود ماهوی زمان را اثبات نموده است.

ابن سینا چون در کتاب شفا ادله منکران وجود زمان را شبهات و شکوک خوانده، می‌تواند مؤید این شود که وجود زمان نزد وی بدیهی و صرفاً محتاج (تنبیه) است.

عبارت ابن سینا در اشارات و تنبیهات درباره (ماهیت زمان) چنین است:

«اشاره ولان التجدد لایمکن الا مع تغییر تفسیر حال...». (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳: ۹۴)

و بدان جهت که تجدد (نو شدن)، جز با تغییر و دگرگون شدن حال، تغییر حال جز با موضوعی که دارای قوه تغییر حال است، ممکن نیست، این اتصال به حرکت و متحرکی وابسته است، یعنی به تغییر و متغیری به خصوص چیزی که در آن اتصال و ناگسستگی ممکن است. یعنی حرکت وضعی دوری. این اتصال قابل اندازه‌گیری است. چون یک قبل، گاهی دورتر و گاهی نزدیک‌تر است.

بنابراین، آن کمی است که اندازه گیرنده تغییر و دگرگونی است. چنین چیزی (با این ویژگی‌ها) همان زمان است. زمان عبارت از کمیت حرکت است، نه از جهت مسافت، بلکه از جهت تقدم و تأخری که با هم جمع نمی‌شود.

تعیین این مسأله آن است که حرکت یا تغییر تدریجی، در یکی از مقولات چهارگانه عرضی - کم، کیف، این و وضع - است. بنابراین، حرکت که در مقدمات عرضی است نیاز به موضوع دارد. از طرف دیگر، این حرکت، امری متصل و تدریجی و قابل اندازه‌گیری است و اندازه گیرنده حرکت جز زمان یا مسافت چیز دیگری نیست یعنی حرکت را هم به لحاظ مسافت می‌توان اندازه‌گیری کرد و هم به لحاظ زمان، مثلاً حرکت صبح تا شب یا حرکت از تهران تا قم (بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۳۱)

ابن سینا در کتاب طبیعیات شفا زمان را به مقدار حرکت به لحاظ مسافت تعریف کرده است اما در کتاب اشارات و تنبیهات، آن را به مقدار حرکت به لحاظ قبل و بعد (تقدم و تأخر) تعریف نموده است (منفرد، ۱۳۸۹: ۷۹)

در توضیح عبارت ابن سینا باید این مطلب را اضافه کنیم، که امکان ندارد این تجدد (پیدایش مستمر و زوال مستمر) تحقق پیدا کند، مگر این که مستند به امری شود که در واقعیت عالم، دگرگونی و تغییر حالات اوضاع وجود دارد.

این دگرگونی نیز امکان‌پذیر نیست، مگر آن که چیزی داشته باشیم که قوه و امکان دگرگونی حالات در او وجود داشته باشد، یعنی باید موضوعی برای این دگرگونی لحاظ گردد. با توجه به این مسئله، تنها در مورد حرکت و متحرک، امکان تحقق دارد.

این دگرگونی و تغییر باید متصل باشد و هرگز قطع نگردد. چه حرکتی است که پیوسته ادامه دارد و هرگز قطع می‌شود؟ آن فقط در حرکت‌های وضعی و دوری امکان‌پذیر است. یعنی این حرکت می‌تواند به صورت دائمی، ادامه یابند.

بنابراین حرکت دائمی، حقیقی متصل و قابل اندازه‌گیری است. به دلیل آن که این حقیقت متصل، بخش‌هایی دارد (یا در آن قابل فرض است) که دورترند و قسمت‌هایی دارد که نزدیک‌ترند.

نتیجه آن که حقیقتی که بواسطه آن، عدم حادث بر وجود آن تقدم پیدا می‌کند، کمیت متصلی است که اندازه گیرنده دگرگونی‌هاست و ما به آن (زمان) می‌گوییم.

بنابراین «زمان» عبارت است از کمیت حرکت (مقدار حرکت) اما نه از جهت مسافت و مکان، بلکه از جهت تقدم و تأخری که با یکدیگر جمع نمی‌شوند. پس عدم موجودات حادث، دارای نوعی تقدم زمانی بر وجود آنهاست یعنی از نوع تقدمی که بر اساس مکان و مسافت نیست. بلکه بر اساس تقدم و تأخری است که با یکدیگر جمع نمی‌شوند. با این بیان، به این نتیجه می‌رسیم که «ابن سینا زمان را امری واقعی می‌داند». و آن را از نوع واقعیت عرضی - نه جوهری - می‌داند که وابسته به موضوع حرکت و حرکت است. در واقع می‌توان عامل اندازه‌گیری تجدد دائمی حرکت را زمان، نامید (همان)

۳-۱ برهان‌های وجود زمان

برای اثبات وجود زمان دو برهان اقاله کرده‌اند:

الف - به روش فلسفه طبیعی (طریقه طبیعیان)، ب - به شیوه فلسفه اولی (طریقه الهیون) (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۸۴)

۳-۱-۱ برهان به روش فلسفه طبیعی

در فلسفه طبیعی از عوارض جسم از آن جهت که قابل حرکت و سکون است، بحث می‌شود. پس اگر حرکت و سکون را مبدأ قرار دهیم به طریقه علمای طبیعیات بحث کرده‌ایم.

مثال اول: دو متحرک با هم شروع به حرکت می‌کنند و با هم حرکت را به پایان می‌رسانند و مسافتی که پیموده‌اند مساوی است مثل دو اتومبیل که هم زمان در یک جاده و هر دو با سرعت صد کیلومتر در ساعت، حرکت می‌کنند و مسافت واحدی را طی نموده و هم زمان نیز حرکت را ختم می‌کنند.

مثال دوم: هر دو متحرک با هم شروع به حرکت می‌کنند و با هم نیز حرکت را به پایان می‌رسانند، ولی دو مسافت مختلف را طی می‌کنند مثلاً اولی نصف سرعت دومی حرکت می‌کند.

مثال سوم: دو متحرک که با دو سرعت مختلف حرکت می‌کنند (یکی به سرعت صد و دیگری به سرعت پنجاه کیلومتر در ساعت) و مقصد هر دو نیز یکی است. اولی - که با سرعت صد حرکت کرده - این مسیر را در یک ساعت و دیگری - که با سرعت پنجاه حرکت کرده - همین مسافت را در دو ساعت پیموده است.

در مثال‌ها حقیقتی وجود دارد که خود حرکت نیست بلکه حرکت دارای دو کششی و امتداد است. یعنی به دو لحاظ قابل تقسیم است. این کشش، کمیت دانسته شده است. پس این مسافت (مسافتی که دو متحرک طی نمودند) کمیتی است برای حرکت، خود حرکت هم به تبع مسافت، قابل قسمت است. پس دارای امتداد و لذا دارای کمیت است.

بعد از تشخیص کشش و امتداد مسافت در حرکات با مقایسه این حرکات با یکدیگر یک بعد و امتداد دیگری می‌یابیم که آن، مقدار است (حرکت دو متحرک به لحاظ مدت حرکت، متفاوت لحاظ گردد - تندی و کندی) و این امتداد دیگر، مقدار است لذا همان، امتداد زمانی حرکت است.

پس حرکت دو تقسیم می‌پذیرد. یعنی دارای دو حالت مقداری است. بنابراین، حرکت دارای دو امتداد است به لحاظ یک امتدادش، اجزایش با یکدیگر قابل جمع‌اند و آن امتداد مسافتی است، ولی امتداد دیگرش، غیر قارالذات است یعنی ذاتاً ثابت نیست و همه اجزای آن امتداد در یک آن با هم جمع نمی‌شوند و آن زمان است.

۳-۱-۲ برهان به روش فلسفه اولی

این برهان را ابن سینا در کتاب طبیعیات شفا و کتاب اشارات و تنبیهات مطرح کرده است، خلاصه این برهان چنین است: در میان قبلیت و بعدیت‌ها، قبلیت و بعدیتی است که اجتماع قبل و بعد در آن ناممکن است. ملاک این تقدم چیست؟ آیا ذات متقدم است یا نفس عدم ذات متأخر؟

ملاک تقدم، ذات متقدم نیست، زیرا آن ذات می‌تواند مقارن یا متأخر از ذات متأخر شود. مثل اب و ابن، ملاک تقدیم، نفس عدم ذات متأخر هم نیست. زیرا عدم ذات متأخر، ممکن است حتی متأخر از خود او هم لحاظ گردد. مثل این که اگر شی

موجودی معدوم گردد. همین عدمی که متقدم بود، متأخر می‌شود. پس باید چیزی وجود داشته باشد که قبلیت، عین ذاتش لحاظ گردد. یعنی ذاتش عین قبلیت و بعدیت باشد...
 به عبارت دیگر، باید به حقیقتی برسیم که حقیقتش عین تصرم و تجدد و عین حدوث و دائم و انقضا پیوسته و متصل باشد، این حقیقت همان زمان است.
 برهان‌های ذکر شده بر وجود زمان نشان دهنده آن است که با التفات به وجدان، اندیشه و عقل‌مان درمی‌یابیم که وجود زمان امری بدیهی است و براهین اقامه شده صرفاً (تنبیه) و آگاهی بر وجود زمان هستند (منفرد، ۱۳۸۹: ۸۴)

۴- نتیجه:

زمان از جمله مسائلی است که مورد توجه ارسطو و ابن سینا قرار گرفته و هر کدام در این زمینه عقاید خاص خود را دارا هستند. از نظر ارسطو زمان نه عین حرکت است و نه جدای از آن است و وجود حرکت، دلیل بر وجود زمان است و بنابراین اگر حرکت درک نشود، زمان نیز درک نخواهد شد.
 از نظر ابن سینا وجود زمان امری بدیهی و واقعی است، وی زمان را واقعیت عرضی - نه جوهری - می‌داند که وابسته به موضوع حرکت و حرکت است و وجود زمان و حرکت امری بدیهی است.
 «زمان» عبارت است از کمیت حرکت (مقدار حرکت) اما نه از جهت مسافت و مکان، بلکه از جهت تقدم و تأخیری که با یکدیگر جمع نمی‌شوند. پس عدم موجودات حادث، بر اساس تقدم و تأخیری است که با یکدیگر جمع نمی‌شوند. ابن سینا زمان را از نوع واقعیت عرضی - نه جوهری - می‌داند که وابسته به موضوع حرکت و حرکت است، وی عامل اندازه‌گیری تجدد دائمی حرکت را زمان می‌نامد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن سینا، ۱۳۷۵، اشارات و تنبیهات، نشر بلاغت.
۳.، ۱۳۵۷، النجاه، چاپ مصر، چاپ دوم.
۴.، ۱۳۶۰، فن سماع طبیعی (کتاب شفا)، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران، امیرکبیر.
۵. بدوی، عبدالرحمن، ۱۹۷۳م، الزمان الوجودی، بیروت، دارالثقافه.
۶. بهشتی، احمد، ۱۳۹۰، صنع و ابداع (شرح نمط پنجم الاشارات و التنبیهات)، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۷. برن، ژان، ۱۳۶۳، ارسطو و حکمت مشاء، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، امیرکبیر.
۸. تنی چند از خاورشناسان، فیلسوف و متفکر بزرگ اسلامی، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری، جاویدان، چاپ اول.
۹. حقانی زنجانی، حسین، ۱۳۷۵، شرح کتاب بدایه‌الحکمه علامه طباطبائی (ره)، ناشر: دانشگاه الزهرا (س)، چاپ سوم.
۱۰. حنا الفاخوری، خلیل الجره، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ج ۲، ترجمه عبدالمحمد آیتی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱۱. الطباطبائی، محمد حسین، ۱۴۲۳ه.ق، بدایه‌الحکمه، تحقیق: الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. طاهری، صدرالدین، «سیر زمان از ارسطو تا صدرا»، فصلنامه خردنامه صدرا، ش ۱۲، ۱۳۷۷.
۱۳. فروغی، محمدعلی، ۱۳۶۷، سیر حکمت در اروپا، (ج ۱، ۲ و ۳)، انتشارات زوار، چاپ دوم.
۱۴. کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۸، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه: سید جلال‌الدین مجتبیوی، سروش.
۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، حرکت و زمان، حکمت.
۱۶. منفرد، مهدی، ۱۳۸۹، زمان در فلسفه صدرالمآلهیین و سنت اگوستین، ناشر: مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم.
۱۷. موحد، ص، ۱۳۴۴، تاریخ مختصر از آغاز تا امروز، تهران، ناشر طهوری.
۱۸. ناجی اصفهانی، حامد، «بررسی مسأله زمان از نظر حکیمان مسلمان»، هوشنگ زارع، فصلنامه تخصصی فلسفه و کلام، ش چهارم، پائیز ۱۳۹۰.
۱۹. یثربی، یحیی، ۱۳۸۳، فلسفه مشاء، بوستان کتاب.

Surf and download all data from SID.ir: www.SID.ir

Translate via STRS.ir: www.STRS.ir

Follow our scientific posts via our Blog: www.sid.ir/blog

Use our educational service (Courses, Workshops, Videos and etc.) via Workshop: www.sid.ir/workshop